



حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر صادقی رشاد:

فرهنگ پژوهی نامنتهی به مهندسی فرهنگ؛ فاقد مطلوبیت ذاتی است

سنگار

اگر نپذیریم جامعه‌شناسی داریم بید بپذیریم که انسان‌شناسی داریم. در صورتی که بپذیریم انسان فطرت‌مند و دارای ذات مشترک است اصولاً علوم انسانی معنا پیدا می‌کند. بدون پذیرش این اصل علوم انسانی بی‌معنا است. به تعبیر دیگر می‌شود گفت؛ فرهنگ پژوهشی در حقیقت انسان‌شناسی انضمامی است. رشاد تاکید کرد: مطالعه فرهنگ به معنای جهان زیست‌نافیزیکی آدمیان به همان اندازه پیچیده، هزارتو و کثیرالاضلاع است که انسان‌شناسی و جهان زیست‌فیزیکی آدمی. فرهنگ پژوهی به دوشاخه بزرگ می‌تواند تقسیم شود: فلسفه فرهنگ و علم فرهنگ‌شناسی. وی با اشاره به علم فرهنگ گفت: علم فرهنگ غیر از فلسفه فرهنگ است. علم، جزءنگر و جزئی‌شناس و جزئی پژوه است.

علمی و نظری بی‌آنکه بتوانیم در موضوع مطالعه خویش تصرفی کنیم مطلوبیتی ندارد. وی فرهنگ را به ساخت، ریخت، بینش و منش تافته و تنیده در بستر زمینی و زمانی مشخص به عنوان طبیعت ثانوی و جمعی طیفی از آدمیان تعریف و اضافه کرد: فرهنگ بدون انسان؛ بی‌مفهوم است. ممکن است بگوییم جوامع‌شناسی داریم حرف درست است اما از آن جهت که انسان ذات‌مند و کلیات بسیاری در وجود او نهفته است و مشترکات میان اقوام و ملل بسیار است؛ به معنای عمیق‌تر باید بپذیریم جامعه‌شناسی داریم و

حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر صادقی رشاد عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی در افتتاحیه همایش ملی مهندسی فرهنگی گفت: مهندسی فرهنگی بدون فرهنگ پژوهی ممکن نیست؛ تا فرهنگ را نشناسیم؛ موضوع مهندسی را نمی‌توانیم بشناسیم؛ فرهنگ پژوهی نا منتهی به مهندسی فرهنگ؛ فاقد مطلوبیتی ذاتی است. فرهنگ پژوهی محض

قضایای علمی، قضایایی هستند که در قالب اگر و آنگاه می‌گنجد.

ریس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در ادامه تصریح کرد: فلسفه فرهنگ و علم فرهنگ از لحاظ گوناگون به حیث روش شناسی، موضوع و متعلق با هم متفاوت هستند. به لحاظ تکلیفی فلسفه مضاف نسبت به فرهنگ یک تکلیف و علم مضاف نسبت به فرهنگ تکلیفی دیگر دارد؛ غایات آنها با هم فرق می‌کند و به جهات گوناگونی با هم متفاوت هستند. فرهنگ پژوهی اگر به دو شاخه فلسفه فرهنگ و علم فرهنگ یا فرهنگ شناسی تقسیم شود فلسفه فرهنگ به روش شناسی فرهنگ پژوهی می‌پردازد. اما علم فرهنگ، روش شناسی‌ای را که فلسفه توجیه

و تجویز می‌کند به کار می‌بندد. خود علم بنا نیست روش خویش را انتخاب کند. روش شناسی فرهنگ پژوهی به عهده فلسفه است. کاربست روش شناسی مشخص ولو تحت تأثیر توصیه‌های فلسفه؛ کار علم است. هستی شناسی فرهنگ به معنای اثبات هست بودن فرهنگ می‌باشد. آیا فرهنگ موجود است؟ ممکن است کسی بگوید چیزی به نام فرهنگ نداریم. هرچه داریم در و دیوار است؛ انسان و رفتار است. فرهنگ موجود نیست. این کار فلسفه است که اثبات کند چیزی به نام فرهنگ وجود دارد و علم تلاش خویش را

براین اثبات مبتنی می‌کند. فعالیت‌های علمی مبتنی بر این دستاورد فلسفه است که هست بودن فرهنگ را اثبات کرده است.

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی با تمایز قایل شدن بین علم و فلسفه فرهنگ گفت: چیستی شناسی، ماهیت و مؤلفه‌های فرهنگ به عهده فلسفه فرهنگ است؛ اما تبیین مصادیق و مؤلفه‌ها می‌تواند به عهده علم فرهنگ باشد. بنا است فلسفه به کلیات بپردازد و علم جزء نگر و جزئی شناس باشد.

کل را به عهده فلسفه بگذاریم و جزء و جزئی را به علم بسپاریم. مقولاتی همچون مبادی شناسی، تحلیل تکون فرهنگ، منابع فرهنگ و اینکه فرهنگ از کجا برمی‌خیزد و از چه چیزی زاده می‌شود بر عهده فلسفه می‌باشد. فطرت آدمی یکی از منابع فرهنگ است. در هر حال فرهنگها مشترکاتی دارند و به همین جهت است که می‌توانیم جامعه‌شناسی واحدی در افق بشری داشته باشیم. فطرت یکی از منابع تکون فرهنگ و دین منبع دیگر تکون فرهنگ است. سلايق و علايق، شرایط و اوضاع زمینی هم از منابع دیگر است. منابع گوناگونی در تکون یک فرهنگ نقش دارند شناخت اصل این حکم با فلسفه است؛ اما مورد پژوهی با علم است.

وی سرشت‌شناسی فرهنگ را به عهده فلسفه دانست و گفت: احکام سرشتی، اساسی و کلی فرهنگ که فرهنگ از آنها همواره پیروی می‌کند به عهده فلسفه است. فرهنگ منظومه وار، منسجم، ساختارمند و در عین حال کثیرالاضلاع است. هرچه مناسبات بشری توسعه پیدا می‌کند و امکانات ارتباطاتی و فن‌آوری اطلاعات گسترده‌تر می‌شود؛ طبعاً اجزای فرهنگها هم بیشتر می‌شود. تأثیر و تأثرها موجب می‌شود که بر فرهنگها اجزایی افزوده شود. فرهنگ همانند روح و روان در کالبد جامعه جریان دارد؛ چند لایه است و نه یک سطح که سطوح گوناگونی دارد. فرهنگ قانونمند است. باید فرهنگ و قوانین حاکم بر آن را بشناسیم. فرهنگ شناسی و علم فرهنگ به ما می‌گوید چه قوانینی بر فرهنگ حاکم و پیوسته روان است. ممکن است یک فرهنگ به فرهنگ دیگر تبدیل شود. فرهنگ؛ فرآیند و سیر تعریف شده دارد؛ فرآیند است؛ ایستا نیست. پویا و انعطاف پذیر است. توقف نمی‌کند یا رو به ارتقاء است و یا رو به انحطاط. تعامل پذیر و تأثیرگذار است. تأثیرگذاری فرهنگ از احکام

کلی فرهنگ است. علم فرهنگ در کشف اجزاء و جزئیات و در همه حوزه‌ها که به آن اشاره شد وظیفه مند است. اگر فلسفه می‌گوید فرهنگ قانونمند است؛ علم می‌گوید با چه چیزی؛ بر چه چیزی؟ از جمله دیگر مباحث اساسی فلسفه فرهنگ عمدتاً عبارتند از روش‌شناسی فرهنگ پژوهی، هستی شناسی، چیستی شناسی، مبادی شناسی، سرشت شناسی و گونه‌شناسی فرهنگها. فرهنگها تقسیم پذیرند و تقسیمات کلی به عهده فلسفه است.

رشاد ضمن تقسیم فرهنگ به فرهنگ دینی و فرهنگ سکولار افزود: برای مهندسی فرهنگی باید فرهنگ پژوهی کنیم. فرهنگ پژوهی باید به خدمت مهندسی فرهنگ درآید و فرهنگ مهندسی شده بر شئون جامعه حاکم شود. ما بدون مطالعه نظری و علمی و پژوهش در فرهنگ، و بدون نگاه فلسفی و علمی به فرهنگ؛ قادر به مهندسی فرهنگی نخواهیم بود. امروز فرهنگ جهان درحال مهندسی شدن است. اگر از یک زاویه به جهانی شدن بنگریم درخواهیم یافت مهندسی فرهنگی کلان جهانی به دست ابرقدرتها در حال شکل گیری است و آنها دارند جهان را مهندسی فرهنگی می‌کنند ولی پیش از آنکه به مهندسی جهان دست زده باشند به مهندسی فرهنگ دست زده اند و قبل از آنکه فرهنگی را که امروزه برجهان تحمیل می‌کنند مهندسی کرده باشند به پژوهش فرهنگ پرداخته‌اند. شرق شناسی‌ها درآمدی بر جهانی سازی بود.

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی در پایان گفت: اکنون مهندسی کردن فرهنگی جهان، انسان که مطلوب خود قدرتها است مورد اهتمام آنها می‌باشد. اینکه رهبری فرمودند که امروزه ناتوی فرهنگی تشکیل شده است مفهومش همین است. باید در همه دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه به تأسیس رشته‌های فرهنگ پژوهی اهتمام کنیم و دست کم در دو شاخه فلسفه فرهنگ و فرهنگ شناسی به این موضوع بپردازیم. بی‌چراغ در تاریکی راه بیمودن شایسته نیست. شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌تواند با یک تصمیم کلان و تأکید جدی، دانشگاهها و پژوهشگاهها را به تأسیس رشته‌های فرهنگ پژوهی مأمور کند. وظیفه شورای عالی انقلاب فرهنگی بسط فرهنگ در شئون کشور است ولی آنگاه فرهنگ قابلیت به کار رفتن را پیدا می‌کند که بخوبی شناخته شده باشد.